



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد آیدنولوژی

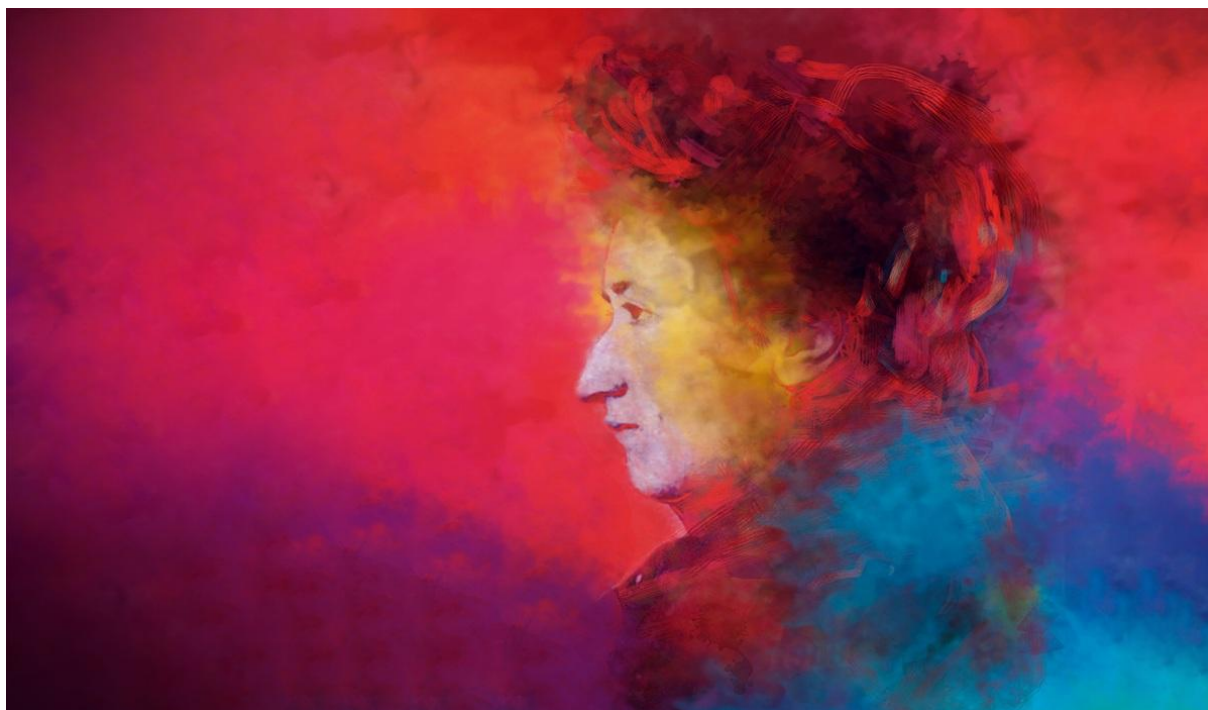
<https://naghd.com>

رزا لوکزامبورگ: جنگ و طبقه‌ی کارگر

به مناسبت اول ماه مه روز جهانی کارگر

رزا لوکزامبورگ

ترجمه‌ی کمال خسروی



(تصویر فوق را از وسایت «طبقه علیه طبقه» برگرفته‌ایم)

اردیبهشت ۱۴۰۵

گزیده‌ای از رزا لوکزامبورگ پیرامون نظامی‌گری،

جنگ و طبقه‌ی کارگر

حتی یک هفته نمی‌شود که گمارده‌ی نظامی‌گری آلمان، فالکن هاین [Falkenhein] در رایش‌تاگ اعلام کرده است کسی که نتواند در آینده روی ارتش آلمان حساب کند، چنان‌که در گذشته همیشه روی آن حساب می‌شد، آن کس بویی از کل تمدن نبرده است. در این عبارت جان‌مایه‌ی نظامی‌گریِ امروزی به‌دقت سرشت‌نمایی شده است. و دادستان «عزیز» من [کسی که رزا لوکزامبورگ را به خیانت به وطن متهم کرده بود]، در فرانکفورت درشت‌ترین کلام را برگزیده است، هنگامی که می‌گوید: سوسیال دموکراتی که دست به تبلیغ و تهییج علیه نظامی‌گری می‌زند، باید سال‌های سال زندانی شود، چراکه او به شاه‌رگ دولت سوء‌قصد کرده است.

پس، اطاعت کورکورانه‌ی سربازان شاه‌رگ دولت است؛ اما زمانی که سرباز، تفکر به‌هدف‌مندی فرمان را آغاز می‌کند، به‌جای آن که دست‌افزار کور همه‌ی فرمان‌های صادرشده از سوی بالادستان باشد، آن‌گاه دیگر شاه‌رگ دولت نیست و کل جلال و جبروت دولت نظامی امروز از هم می‌پاشد. نظامی‌گران فرمان‌برداری بی‌قیدوشرط و برده‌وار را شاه‌رگ دولت می‌نامند. برعکس، نگران تأمین معاش و غذای خلق گرسنه نیستند.

از دهه‌ها پیش توده‌های مردم آلمان تشنه‌ی آموزش و دانش‌اند. این ثمره‌ی کارِ روشنگرانه‌ی ماست. اما طبقات حاکم ابداً در فکر تأسیس و تجهیز مدارس مردمی نیستند، چراکه مدارس مردمی شاه‌رگ دولت به‌شمار نمی‌آیند. این حرف سوسیال دموکرات‌ها نیست، بلکه ادعای نماینده‌ی والامقام دولت طبقاتی کنونی است. اما دادستان [کذایی] و وزیر جنگ ما را متهم کرده‌اند که وطن‌پرستان خوبی نیستیم، حتی موجود کوچکی مثل من، متهم است به این که بی‌وطنی نفرت‌انگیز باشد. در حالی که اگر اساساً کسی محق باشد کلمه‌ی وطن را بر زبان آورد، آن کس مائیم، همانا مردم کارگر که حفظ و بقای کل جامعه در دستان اوست. بی‌گمان ما بر این باور نیستیم که همه‌ی خلق‌ها باید هم‌چون اهریمنانی درنده آماده‌ی خیزش علیه یک‌دیگر باشند و در نهایت حق با کسانی باشد که بیش‌تر از دیگران از کشته‌پُشته می‌سازند. برعکس، ما بر این باوریم که علاقه‌ی بشریت بیش‌تر به این سو است که همه‌ی خلق‌ها بدون

کوچک‌ترین تمایز در نژاد، زبان و باورهای ایمانی‌شان می‌توانند در صلح و دوستی کامل با هم و در کنار یک‌دیگر زندگی کنند و در تحقق وظایف و تکالیف فرهنگ و تمدن بر یک‌دیگر پیشی بگیرند. بی‌گمان ما قربانی و تسلیم این فریب نمی‌شویم که بدون امحای سرمایه‌داری این آرمان قابل تحقق است. از این طریق خود را متمایز می‌دانیم از آن‌هایی که فقط چندصباحی پس از بازگشت از کنفرانس برن [۱]، چه در فرانسه و چه در آلمان به نجومی‌ترین لایحه‌های ارتشی — که بشر به‌خود دیده است — رأی مثبت داده‌اند. به این ترتیب، حرف ما این است که مادامی که سرمایه‌داری حاکم است، جنگ‌ها گریزناپذیرند و با این گفته به‌هیچ‌وجه نمی‌خواهیم خلق‌ها را بی‌دفاع کنیم. برعکس، ما می‌خواهیم که کل مردان قابل اعزام به جنگ، مسلح شوند. آن‌گاه تصمیم درباره‌ی جنگ و صلح در دستان صادق خلق می‌ماند.

اگر تلاش‌های نظامی‌گری امروز واقعاً در جهت دفاع از وطن بود، آن‌گاه نیازی به نظام رسوای آزاررسانی به سربازان وجود نداشت. یا این که اساساً انسانی پیدا می‌شود که جداً باور داشته باشد، سرباز پایمال شده با شوق و ذوق خاص به جنگ می‌رود؟ این آزاررسانی به سربازان متعلق به هسته‌ی آهنین شیوه‌های آموزش و پرورش نظامی است. این آزارها ضروری‌اند تا از سربازان برده‌هایی بی‌دفاع بسازند که می‌توان آن‌ها را مأمور انجام هرگونه جنایتی کرد، کسانی که اجازه می‌دهند مأمور انجام آن اقدامات تنفربرانگیز شوند که ما در جنگ چین [۲] علیه قوم هررو [Herero] [۳] [در نامیبیا] به‌ناگزیر تجربه کردیم. اما برای آن که سرباز آماده باشد بدون خم به ابرو آوردن به برادر کارگرش و به پدر و مادر خود شلیک کند؛ چنین تربیتی لازم است.

بنابراین از هر زاویه‌ای که به نظامی‌گری بنگریم، باید حق را به این دادستان فرانکفورتی بدهیم: ارتش شاه‌رگ دولت کنونی است. و دقیقاً علیه همین ارتش است که باید کل نیروی‌مان را صرف کنیم. اگر ما را به این نیز متهم کنند که ما می‌خواهیم تصمیم درباره‌ی جنگ و صلح در دستان خلق باشد، هرچند اشاره‌ای به آن در قانون اساسی وجود ندارد، آن‌گاه پاسخ ما به آن‌ها جمله‌ی درخور لاسال است مبنی بر این‌که: قانون اساسی واقعی، همانا مناسبات واقعی قدرت است و توده‌های کارگر فقط آن‌گاه از قدرت برخوردارند که آگاه باشند چه زمانی باید آن‌را به‌کار بندند. مادام که توده‌ها اعلام می‌کنند ما خواهان نسل‌کشی نیستیم! دیگر جنگی رخ نخواهد داد. اما مضحک است که باور کنیم باید تا نیم‌ساعت پیش از شروع جنگ صبر کنیم تا سپس دستی به شانه‌ی سربازان بزنیم و به آن‌ها بگوئیم که درست نیست دست به شلیک بزنند. ما می‌دانیم قلب کارگر به آرمان‌های صلح و کل بشریت خیانت نخواهد کرد، حتی

اگر پرولتاریا جامعه‌ی شاهان بر تن کرده باشد. از همین رو ما هم چون برزگر هشیار پیشاپیش و به‌موقع کار را با بذرافشانی آغاز می‌کنیم.

با این حال نظامی‌گری و طبقات حاکم ایمان به‌خویش را از دست داده‌اند. از همین روست ترس آن‌ها از اقدامات تهییجی ما. نظامی‌گری و دولت کنونی متکی بر آن سراسر پوسیده و فرتوتند. ما اما قدرت و مرجع اخلاق هستیم و پی‌گردهایی که ما در معرض آن‌ها قرار داریم بیش از پیش موجب روی‌آوری توده‌های تازه‌ای به‌سوی ما می‌آیند. ما باید با میل و شادی ده‌چندان وارد نبرد شویم، آن‌گاه که وزیر جنگ و دادستان چنین سخنان روشنگرانه‌ای بر زبان می‌رانند.

منبع: سخنرانی رزا لوکزامبورگ به تاریخ ۱۲ ماه مه ۱۹۱۴، در ششمین حوزه‌ی انتخابی برلین برای رایشتاگ. به‌نقل از شماره ۱۳۰ نشریه‌ی «به‌پیش» [Vorwärts].

یادداشت‌ها:

[۱]. در روز یازدهم ماه مه ۱۹۱۳، کنفرانس مشورتی در شهر پرن سوئیس با شرکت ۱۵۶ نماینده از پارلمان‌های آلمان و فرانسه برگزار شد که در آن ۲۴ نماینده از سوسیال‌دمکرات‌های آلمانی شرکت داشتند. در این کنفرانس قطع‌نامه‌ای به‌اتفاق آراء به‌تصویب رسید که در آن شووینیسم محکوم شده و اعلام شده بود که اکثریت عظیم ملت‌های آلمان و فرانسه خواهان صلح و حل کشاکش‌های بین‌المللی به‌میانجی دادگاه‌های صالح هستند.

[۲]. در سال ۱۹۰۰ دولت آلمان، قتل فرستاده‌ی آلمانی در پکن در جریان قیام ایهوتان [Ihotuan] را بهانه و مناسبتی برای اعزام نیروهای نظامی و پیش‌برد منافع خود در شرق آسیا قرار داد. این نیروهای مداخله‌گر خارجی همراه با سربازان دیگر قدرت‌های امپریالیستی جنبش ملی و رهایی‌بخش چینی‌ها را بی‌رحمانه سرکوب کردند.

[۳]. در جریان لشکرکشی ۱۹۰۷ - ۱۹۰۴ آلمانی‌ها برای سرکوب هیروها در جنوب غربی آفریقا [نامیبیا]، سربازان نیروهای استعماری آلمان مردم بومی را به بیابان راندند و آب را بر آن‌ها بستند. ژنرال لوتار دستور داد همه را بکشند و اسیر نگیرند، زنان و کودکان را به گلوله ببندند، به‌طوری‌که هیروها اسیر مرگی سنگدلانه شوند. (در ۱۹۰۴ اقوام هیررو و هوتن توت [Hottentot] علیه سلطه‌ی استعمار و امپریالیسم آلمان قیام کردند. این قیام که خصلتی آزادی‌بخش داشت، با شکست و از میان رفتن شمار بسیار زیادی از مردم این اقوام پایان یافت، آن‌گاه که سربازان استعمارگر در جنگی سه ساله سرکوبی به‌شدت بی‌رحمانه علیه این اقوام اعمال کردند.)